

تبیین جایگاه رهبری امام خمینی(ره) در چهارچوب مفهومی حیی بن یقظان

محمد آهی^۱
سحر سوری^۲

چکیده

امام خمینی(ره) با داشتن خصیصه‌ی «حیات و بیداری» که از لازمه‌های هدایت و رهبری است موفق به تشکیل حکومت اسلامی شدند. این دو خصیصه در داستان‌های فلسفی، تمثیلی و رمزی کسانی چون ابن-سینا، ابن‌طفیل و سهروردی در قالب شخصیتی به نام حیی بن یقظان به تصویر کشیده شده است؛ شخصیتی که با سلاح عقل نظری و عملی به یاری سالکان می‌رود تا بر جنود ظلمانی درون و برویشان غلبه کنند و از این راه به حیات درون و بلاد آباد دست بیابند. مقاله حاضر در تلاش است تا با بررسی وجه شباهت تنگاتنگ میان شخصیت نمادین این داستان‌ها و عملکرد بی‌بدیل حضرت امام(ره) به تبیین شخصیت امام در قالب این مفهوم بپردازد. و اثبات نماید که آنچه در این داستان‌ها به صورت آرمان برای بزرگان و حکما بوده است امام(ره) توانست به توفیق الهی عینیت بخشیده جامه‌ی عمل بپوشاند.

کلید واژه‌ها: حیی بن یقظان، امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، بیداری، حیات.

۱. مقدمه

حی بن یقظان (زنده‌ی بیدار) عنوان چند داستان تمثیلی، فلسفی، عرفانی و رمزی درباره‌ی نجات انسان از ورطه‌ی هلاکت، و رشد و تکامل او به‌وسیله‌ی نیروی فعال (عقل) است. به این معنا که انسان‌های اسیر تمایلات درون به مدد پیری که دارای دو ویژگی ذاتی ۱. حیات ۲. بیداری است رهایی می‌یابند. سازندگان این گونه داستان‌ها، پردازشگران جامعه‌ی آرمانی هستند که می‌خواهند در قالب داستان‌ها و به شکل نمادین و تمثیلی جامعه را آگاه کنند و زمینه‌ها و راه‌های نجات آن را فراهم نمایند. به همین دلیل آن‌ها سفرهای درونی خود را در قالب سفری بیرونی به تصویر می‌کشند و پیری که راهبر است؛ آن‌ها را با امدادهای عینی و غیبی خود یاری می‌کند تا از شهر ظلمت‌ها که گاه از آن تعبیر به «مدینه‌ی قیروان» می‌شود به سوی مأمّن نور یا «طور سینا» ببرد. این مقاله در پی آنست که ضمن تبیین حقیقت این داستان‌ها و تحلیل حقیقت حیات حی بن یقظان (حیات بیداری) با استنادات و استدلال‌ات، مشخص نماید که بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه‌ی معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) چه کسی توانسته حائز چنین ویژگی و شرایطی باشد؟ به‌ویژه در زمان غیبت که شرایط از هر زمان دیگر سخت‌تر و خطرناک‌تر است. بررسی تاریخ اسلام، زندگی علمای شیعه و تبیین زندگی پرفراز و نشیب امام خمینی(ره)، گویای این حقیقت است که در میان علمای شیعه کسی جز او واجد چنین ویژگی نبوده است؛ کسی که توانست در سخت‌ترین شرایط و نبود ظاهری حجت و دشواری‌های فراوان، هم در تشخیص راه و هم در عمل، با جزم علمی و عزم عملی، نقش پیر و مرشدی را ایفا نماید که گم‌گشتگان و در راه ماندگان را به سر منزل مقصود برساند. او تنها کسی بود که توانست به‌عنوان عقل فعال و پیر خرد به جامعه، بیداری اسلامی بخشد و آن را به‌سوی حیات حقیقی رهنمون سازد. این شیوه‌ی احیای امام(ره) ما را برآن داشت که وی را مصداق عینی برای داستان تمثیلی و نمادین حی بن یقظان بدانیم. برای اثبات این مدعا نخست به تبیین داستان حی بن یقظان و تحلیل حیات و بیداری پرداخته، سپس با سیری در تاریخ شیعه عمده عملکرد علمای شیعه بیان شد. سپس عملکرد تأثیرگذار و سرنوشت‌ساز امام خمینی(ره) به‌عنوان حی بن یقظان‌های مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. عملکردی که از سویی منجر به بیداری و حیات حقیقی انسان‌ها شد و از سوی دیگر به تشکیل حکومت اسلامی انجامید. از این‌روی این مقاله در پی آنست که حقیقت حی بن یقظان را با تبیین نمونه‌ی حقیقی آن عینیت بخشیده تبیین نماید.

حی بن یقظان از نظر لغوی و اصطلاحی

حی بن یقظان در لغت به معنای زنده بیدار یا زنده پسر بیدار است. (فرهنگ فارسی اعلام: حی بن یقظان) و در اصطلاح عنوان داستان‌های فلسفی و عرفانی است که محتوای آن‌ها ارائه تصویری از اسارت انسان در بند امیال نفسانی و بیداری و نجات وی از این بندها بوسیله پیری بنام «حی بن یقظان» می‌باشد. نخستین نویسنده و آغازگر این رشته از حکایات شیخ‌الرئیس بوعلی سیناست که به سال ۴۱۲هـ. ق آن را در قلعه‌ی فردجان به رشته تحریر درآورده است. بر این حکایت بوعلی ابومنصور ابن‌زبیل - از شاگردان

شیخ‌الرئیس - شرحی نوشت که در همان روزگار به فارسی ترجمه گردید و ابن‌الهباریه آن را به زبان عربی منظوم درآورد (دایرة المعارف اسلامی: حی بن یقظان). به اعتقاد نفیسی این اثر از باور هندیان سرچشمه گرفته است و آن شرح کشف و شهودهای بودا و به دنبال آن بعثت اوست بی آن که راهنما و استادی را تجربه کرده باشد. و نخستین نمود این تأثیرپذیری را در باور ایرانیان، داستان «بوداسف و بلوهر» می‌داند و معتقد است این داستان ایرانی رهسپار اروپا شد و در پیکره‌ی «ژوزفات و بارلائام» نقش آفرینی کرد. اروپاییان به‌وسیله این داستان به اثبات حقانیت و تبلیغ دین مسیح پرداخته و عقایدی چون کشف و شهود - بودا- و سیر کردن بدون استاد را ترویج داده‌اند. و حکمای اسلامی نیز برای اثبات حقایق فلسفی خود و عقل فعال از آن مدد گرفته‌اند که داستان حی بن یقظان بوعلی یادگار به‌جای مانده از این تفکر است. (نفیسی، ۱۳۸۳: ۳۵-۳۷) در داستان بوعلی - چنان که خواهد آمد - وجود استاد برای طی طریق چنان روشن است که نمی‌توان این دیدگاه را برای آن پذیرفت. اما این دیدگاه می‌تواند با داستان حی بن یقظان ابن طفیل اندلسی که در سده پنجم هجری به دنبال حی بن یقظان بوعلی تألیف شده است؛ موضوعیت داشته باشد. زیرا به‌تنهایی زندگی کردن در جزیره‌ی خالی از سکنه و طی کردن مراحل سلوک بدون راهنما مشخصه‌ی اصلی داستان وی است و به همین دلیل است که برخی آن را قصه‌ای از نوع رابنسون کروژوئه می‌دانند؛ منتها مبتنی بر نکات و معانی فلسفی (دایرة المعارف فارسی: حی بن یقظان) و در قرن ششم سنایی غزنوی در سیرالعباد الی‌المعاد و در قرن هفتم شمس‌الدین بردسیری در مصباح‌الارواح به موضوع حی بن یقظان پرداخته‌اند. در سده‌ی هشتم هجری سهروردی عقل سرخ و الغریبه‌الغریبه را بر این سیاق نوشته است که الغریبه‌الغریبه را تمام‌کننده‌ی طرح ناتمام شیخ‌الرئیس می‌دانند (دایرة المعارف تشیع: حی بن یقظان). «حی بن یقظان» به معنی «زنده پسر بیدار» چنان‌که هم از نام و هم از سیاق داستان‌ها پیداست؛ بدین معناست که حیات زاده‌ی بیداری است. زیرا حیات هر کس فقط با بیداری امکان پذیر است. در این داستان‌ها «حی بن یقظان» بیانگر شخصیتی است که وجود بیداد را به هیچ روی بر نمی‌تابد و در صدد است تا حاکمیت را به عقل بسپارد. یعنی پادشاهی نفس را با حاکمیت عقل از صفحه وجود بیرون کند. در قرن معاصر امام خمینی(ره) به‌عنوان تبلور این دو خصیصه و تمثیل عینی قهرمانان این داستان‌های تمثیلی، حاکمیت طاغوتی را به هیچ وجه مشروع نشمرد و توانست با بیداری اسلامی و حیات اسلامی بنیان حکومت طاغوتی را برافکند. و رهبری ولایت فقیه را که علمای شیعه بعد از غیبت کبری همواره در صدد احیاء آن بودند؛ در رأس حکومت قرار دهد. به همین منظور پس از نقل خلاصه داستان‌های حی بن یقظان و بررسی و تحلیل آن‌ها، فعالیت‌های امام(ره) از این منظر مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

خلاصه حی بن یقظان بوعلی سینا

از قضاء راوی داستان به همراه یاران خویش با پیروی که خود را حی بن یقظان می نامد دیداری می کند: "گوید که اتفاق افتاد مرا آن گاه که به شهر خویش بودم، که بیرون شدم به نزهت گاهی از نزهت گاههایی که گرد آن شهر اندر بود با یاران خویش. پس بدان میان که ما آن جا همی گردیدیم و طواف همی کردیم، پیروی از دور پدید آمد زیبا و فرمند و سال خورده، و روزگار دراز برو آمده، و وی را تازگی برنا آن بود که هیچ استخوان وی سست نشده بود، و هیچ اندامش تپاه نبود ... چون این پیر را دیدم، آرزومند گشتم بآمیختن باوی ... پس با رفیقان خویش بسوی او شدم... دیری با آن پیر مسئله ها همی گفتیم و از وی علمها دشخوار پرسیدم، و از او اندر همی خواستم که مرا راه دانشها بنماید." و پیر به او می گوید: "این یاران که بگرد تو اندرند و از تو جدا نشوند، رفیقانی بدانند. و بیم است که ترا فتنه کنند و ببند ایشان اندر مانی، مگر که نگاه داشتن ایزدی بتو رسد و ترا آنگاه دارد از بد ایشان" راوی می گوید: "پس چون مرا از حال این رفیقان بگفت و و صف ایشان بکرد، سخت دلپذیر آمد مرا سخن او و بدانستم که راست همی گوید" سپس پیر به پاسخگویی پرسشهای وی درباره احوال اقالیم می پردازد. و در پایان پیر به راوی داستان می گوید "اگر خواهی که با من بیائی سپس من بیا" (بوعلی سینا، ۱۳۶۰: ۱۶۴-۱۶۷). در شرح جوزجانی از این روایت آمده است که: مراد از یاران راوی، قوتهای اوست. و پیر، عقل فعال است که در محضرش تمامی علوم حاضر و بالفعل اند. و کلیه امور عالم را خداوند بواسطه او هدایت می کند (بوعلی سینا، ۱۳۶۶: ۸۷).

خلاصه حی بن یقظان ابن طفیل

داستان به این صورت است که: حی بن یقظان در یکی از جزایر هند از قطعه گلی که شایستگی پدید آوردن تن آدمی را داشته متولد می شود. ماده آهوپی کودک را می یابد و پرورش او را به عهده می گیرد. طفل با آهو مأنوس می شود؛ تا این که سنش از هفت سالگی می گذرد و آهو نیز پیر می شود و سرانجام می میرد. آهو تنها می شود و اولین جرقه‌ی عالم روحانی از طریق تأمل در حیوانات و نباتات و... برای او - حی بن یقظان - زده می شود که به موجب آن به شناخت عوالم روحانی و مراتب نفوس دست می یابد. در این سفر روحانی حی بن یقظان چنان شیفته‌ی عالم بالا و افلاک می شود که رجوع او به عالم خاکی تنها برای رفع نیازهای ضروری - جسمانی - است. نویسنده در پایان این حکایت، قصه‌ی «سلامان و ابسال»^۱ را مطرح می کند و از آنجا که یکی از شخصیت‌های داستان به نام «حی بن یقظان» است به نقل آن می پردازیم: دو جوان به نامهای سلامان و ابسال در جزیره‌ای نزدیک به جزیره‌ی حی بن یقظان زندگی

۱. روایت‌های مختلف دیگری درباره‌ی «سلامان و ابسال» وجود دارد. یک روایت مطابق داستانی است که حنین بن اسحاق، دانشمند قرن سوم هجری از یونانی به عربی ترجمه کرد و قصه عشق میان سلامان شاهزاده یونانی و دایه‌اش ابسال است. روایت دیگر، داستان دو برادر است به نامهای سلامان و ابسال. همسر سلامان دلباخته ابسال شد و قصد اغوای او را داشت. ابسال به خواسته او تن درداد و سرانجام با مکر همین زن کشته شد (روضاتیان، ۱۳۸۸: ۹۷-۹۸).

می‌کردند، سلامان در پی هدایت مردم است و ابدال طالب عزلت. از این‌روی ابدال به جزیره‌ی حی بن یقظان سفر می‌کند و پس از آشنایی با حی بن یقظان، ظواهر شرعی را به او آموزش می‌دهد. ابدال با توجه به حالات او در می‌یابد که از اولیاء و مقربین درگاه الهی است بدین سبب به او اقتدا می‌کند. سپس داستان مردمان جزیره‌اش را برای او بیان می‌کند و حی بن یقظان نیز تصمیم به ارشاد آنان می‌گیرد. در این راستا تلاش‌های فراوانی می‌کند اما متوجه می‌گردد که مردم سخنش را در نمی‌یابند. از این‌روی به ارشاد ظواهر شرعی بسنده می‌کند و به‌همراه ابدال به مقام اولی که همان قرب به حق تعالی است باز می‌گردند تا این‌که مرگشان فرا می‌رسد (اندلسی، ۱۳۵۱: ۳۳-۱۵۵).

خلاصه‌ی غربه‌ی سهروردی

داستان به این قرار است که: راوی به‌همراه برادر خود عاصم از سرزمین ماوراءالنهر به‌سوی دیار مغرب عازم سفر می‌شوند. از قضا در شهری که اهالی‌اش ظالم اند (مدینه‌ی القیروان) گرفتار می‌گردند. چراکه اهالی شهر باخبر می‌شوند اینان پسران «شیخ‌هادی ابن‌الخیریمانی» اند. بنابراین آنان را در چاهی که قعرش ناپیداست محبوس می‌کنند تا این‌که هدهدی از وادی ایمن از طرف پدرشان نامه‌ای برای آن‌ها می‌آورد. در نامه این‌گونه نوشته شده: "ای فلان! خواهی که با برادرت خلاص شوی؟ در عزم سفر سستی نکن و به ریسمان ما چنگ زن و در کشتی نشین ...". پدر، از پیش آمدها و چگونگی حوادثی که در طول سفر برای آن‌ها اتفاق خواهد افتاد خبر می‌دهد. پسران مشتاق ملاقات پدر در کشتی نشسته و عازم طور سینا می‌شوند که از قضا موجی برادر را می‌بلعد و غرق می‌کند و در این‌جا راوی در می‌یابد صبح نزدیک است. او هر لحظه قدم در مسیر تازه‌ای می‌نهد و مراحل را یکی پس از دیگری طی می‌کند و چون به پایان راه می‌رسد، پس به سمت چشمه‌ی زندگانی رهسپار می‌شود. که صخره‌ی سترگ را برقله‌ی کوه می‌بیند و از ماهیانی که در چشمه‌ی زندگانی‌اند و از سایه‌ی صخره بهره‌مندند جوایز پدر می‌شود و همچنین می‌پرسد: این کوه و این صخره بزرگ چیست؟ می‌گویند: این کوه همان طور سیناست و این صخره پدر توست، او نیز از کوه بالا رفته و پدر را دیدار می‌کند: "پیری بزرگ که نزدیک است آسمان‌ها و زمین از تجلی نورش از هم بشکافند." راوی به‌سویش می‌رود و او را سجده می‌کند و از زندان قیروان شکایت می‌کند. پدر به وی سلام می‌کند، و می‌گوید: "نیکو رهیدی اما ناگزیر به زندان غربی باز خواهی گشت و هنوز همه بندها را از خود نگشوده‌ای" وی که لذت ملاقات را چشیده با شنیدن این سخنان مانند کسی که در حال مرگ است آه و ناله سر می‌دهد. ولی پدر بازگشت او را پس از رسیدن به این مقام ضروری می‌داند. در این گفتگوست که ناگهان راوی میان قومی ناهل در دیار مغرب می‌افتد و لذت ملاقات در وجودش باقی می‌ماند (سهروردی، ۱۳۸۱: ۴۱-۴۸).

سلسله داستان‌های «حی بن یقظان» بیانگر نیاز فطری انسان به وجود پیری راهنما است که او را با امدادهای علمی و عملی خود یاری کند تا از بند تعلقات نفسانی رهایی یابد. شیوه تعلیمی این قبیل داستان‌ها محسوس کردن امور معقول است به این معنا که پردازش‌گران آن، قوای درونی انسان را به امور

محسوس تشبیه می‌کنند و شیوه مبارزه با تمایلات نفسانی و استمداد طلبیدن از قوای برتر عقلی را به تصویر می‌کشاند. چنان که در داستان *حی بن یقظان بوعلی «یاران راوی»* نماد قوت‌های او هستند که راوی خود از شرارت آنان بی‌خبر است ولی پیر برنا وی را علاوه بر اینکه از این شرارت‌ها آگاه می‌کند؛ نحوه مبارزه با آن‌ها را نیز آموزش می‌دهد. داستان *حی بن یقظان بوعلی* با شرح نظری مراحل و مراتب قوای درونی پایان می‌پذیرد. از نظر سهرودی رساله‌ی بوعلی به رازهایی که مقامات پیروان تصوف و صاحبان مکاشفه بر آن استوار است؛ اشاره نمی‌کند مگر در جمله پایانی کتاب که آمده است: «یکی از مردمان به نزدیک وی شد ... اگر خواهی که با من بیائی سپس من بیا» (سهرودی، ۱۳۶۰: ۱۷۹) به این دلیل سهرودی خود را ملزم می‌داند تا رساله‌ی در تکمیل یا به عبارتی در ادامه آن تألیف نماید «اما بعد چون داستان (*حی بن یقظان*) را خواندم، هرچند شامل سخنان روحانی شگفت و اشارت‌های عمیق شگرف است، آن را عاری یافتم از تلویحاتی که اشاره کند... پس برآن شدم که اندکی از آن به شیوه‌ی داستانی به نام «قصه‌ی غربت غریبه» برای بعضی دوستان بزرگوار، پردازم» (همان: ۱۸۰) و از این جهت رساله‌ی سهرودی بیانی رمزی از سلوک عملی سالکان است چنانکه در اول داستان، خود بدان اشاره می‌کند: «چون سفر کردم با برادر خود عاصم» (همان) و در طی داستان ظرافت‌های عملی راه سلوک را بیان می‌کند. اعم از امدادها و دستگیری‌های غیبی از سالک، ترک تعلقات، رسیدن به مقام قرب و بازگشت به غربت خاکی. ذکر این مراحل به نوعی به سفرهای چهار گانه اشاره دارد. با این وصف این دو رساله بوعلی و سهرودی مکمل هم شمرده می‌شوند. ولی رساله ابن طفیل بیانگر سلوک انسان بدون وجود پیر است. زیرا شخص به کمک نیروهای درونی خود مراحل را طی می‌کند. به این دلیل اثر ابن طفیل با نص دو رساله‌ی پیشین مغایرت دارد و از این جهت بیراه نیست اگر رساله‌ی ابن طفیل را با آموزه‌ها بودایی مقایسه کنند. البته آثار عرفانی و فلسفی که مبحث عروج انسان به‌طور تمثیلی در آن‌ها آمده است به موارد فوق خلاصه نمی‌شود. بلکه این اندیشه معمول در آثار منظوم و منثور عرفا و فلاسفه است. از جمله‌ی این آثار: داستان‌های «سلامان و ابسال» و «بوداسف و بلوهر»^۱ است که هر کدام آن‌ها نیز به‌صورت تمثیلی قوای درونی را بیان کرده‌اند و شخصیت پیر را به‌صورت پادشاه یا حکیم گمنامی به تصویر کشیده‌اند. البته حقیقت و مصداق این قبیل حکایت تنها قابل صدق بر جهان درون نیست بلکه به چگونگی عمران جهان برون نیز قابل تفسیر است. ولی از آن‌جا که این آثار در وجه اول به تنش‌ها و اصلاح جهان برون اشاره دارند و در وجه ثانویه جهان درون را وصف می‌کنند؛ مفسران از شدت وضوح از شرح وجه اول آن غافل مانده‌اند. با وجود این باید گفت پیر در این داستان‌ها در قیاس با جهان درون، عقل است و در قیاس با جهان برون، راهبر و امام محسوب می‌شود. البته این دو امر در حقیقت وام‌دار یک امر هستند و آن عقل فعال است. از این روی است که در دعای عهد آمده است: «وَ اعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهٖ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهٖ عِبَادَكَ» (مفاتیح‌الجنان: دعای عهد) یعنی با وجود امام زمان (علیه‌السلام) هم بلاد آباد می‌شود و هم بندگان حیات حقیقی

۱. رجوع شود به کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمه اثر شیخ صدوق ج ۲، ص ۴۰۳. انتشارات مسجد جمکران (۱۳۹۰).

می‌یابند. بنابراین عمده فعالیت‌های عقل فعال یکی حیات انسان‌ها و دیگری عمران بلاد است که این قبیل داستان‌ها بدان پرداخته اند. و اما حیات انسانی که یکی از شئون عقل فعال است به چه معنایی است و چگونه می‌شود که یک انسان را «حی» نامید؟ از منظر قرآن کریم جنس تعریف انسان یکی «حی» بودن اوست که وجه تمایز او با حیوان است. و آن روح زنده‌ای است که جنبه اساسی انسان را تشکیل می‌دهد و همانند فرشتگان مرگی برایش نیست. و دومین فصل انسان با دیگر جانداران در فرهنگ قرآن کریم «تأله» است، یعنی خداخواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در جریان الهیت است. پس «حی متأله» تعریف جامعی است که قرآن کریم از انسان ارائه می‌دهد (جوادی‌آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۵: ۱۵-۱۶) پس حیات فصل تمایز انسان با جانداران است و به موجب آن انسان از نبات و حیوان متمایز می‌شود. به فرموده علامه طباطبائی «حیات تأله» وعده خداوند به نیکوکاران است که حیات واقعی آن‌ها است. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۲: ۴۹۲) پس «حی متأله» در حقیقت بیانگر حیات واقعی انسان یا تعریف حقیقت انسان است. و اما «حی بن یقظان» می‌کوشد تا آن حیاتی که خود از آن بهره‌مند شده یا بدان رسیده به دیگران ببخشد. و اولین گام که وی در این راه برمی‌دارد بیدار کردن انسان‌ها است. چنان‌که در نام «حی بن یقظان» آمده است حیات زاده بیداری است. -البته این بدان اشاره دارد که حیات خود وی نیز زاده بیداری است- بنابراین کار پیر، آگاهی و بیداری سالک به گرفتاری اوست تا با بیداری و آزادی وی از اسارت نفس، به او حیات تأله ببخشد. شئون دیگر عقل فعال در قیاس با جهان برون، عمران بلاد و احقاق آرمان مدینه‌ی فاضله است. تحقق مدینه فاضله و آباد سازی زمین، ممکن نیست مگر به وسیله ولی امر خدا و حجت بر حق او، زیرا "مدینه فاضله به منزله بدن است و خلیفه‌الله به مثابه‌ی روح آن و همان‌طوری که براساس اصالت روح، بدن را روح سالم می‌سازد، بنابر اصالت خلیفه‌الله، مدینه فاضله را انسان کامل تأسیس و تأمین می‌نماید" (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸: ۴۶) و اما مدینه فاضله یا آرمان شهر، سرزمینی است که هر چیزی رو به تعالی است بدون اینکه مخلّ ترقی دیگری باشد. از جمله اوصاف مدینه فاضله داشتن رشد فرهنگی، رشد اقتصادی، رشد صنعتی و هنری، رشد حقوقی است (همان: ۴۷) با این وصف آبادانی سرزمین‌ها به ساکنان آن متکی است و افراد یک مدینه، مدینه را متصف به فاضله یا جاهله می‌کنند "مدینه فاضله دارای اوصاف و شرایطی است که بخشی از آن به محیط‌زیست بر می‌گردد و بخش دیگر آن به ساکنان آن؛ گرچه تمام اوصاف در سایه‌ی رشد علمی و ترقی عملی ساکنان هر مرز و بوم فراهم می‌گردد" (همان) و اگر در "وَ اعْمُرِ اللّٰهُمَّ بِهٖ بِلَادَكَ وَ اَحْيِ بِهٖ عِبَادَكَ" ابتدا عمران بلاد آمده است و سپس احیاء عباد بدان جهت است که «عمران بلاد» شامل تمامیت یک سرزمین اعم از ساکنان و دستاوردهای آن سرزمین است که با جمله‌ی «احی به عبادک» آن را خاص بعد از عام نموده است. از این روی به‌وسیله حی بن یقظان، بلاد که هم شامل ظرف است و هم مظهر، آباد و احیاء می‌شود؛ اما در نبود «حی بن یقظان» و ولی امر، آیا مسأله حیات بشری تا ظهور منجی منتفی می‌شود؟ به عبارتی آیا در زمان غیبت حیات نفوس و عمران بلاد امکان‌پذیر نیست؟

امام خمینی(ره) حی بن یقظان زمان

علمای شیعه از زمان غیبت کبری تا قرن معاصر با استناد به روایات و ادله‌ی عقلی، نظریه‌ی «ولایت فقیه» را مطرح نموده‌اند که آن پرتوی از ولایت امام غائب می‌باشد؛ از جمله علمایی که به مبحث ولایت فقیه پرداخته‌اند؛ شیخ مفید^۱، شیخ طوسی^۲، علامه حلی، وحید بهبهانی^۳، شیخ انصاری و در قرون معاصر آیت‌الله بروجردی و امام خمینی(ره) بوده‌اند. امام خمینی(ره) در بهمن ماه ۱۳۴۸ طی دروس حوزوی خود لزوم وجود «ولایت فقیه» را مطرح نمودند به این صورت که "مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم(ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. پس از رسول اکرم(ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد ... زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم(ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود. ... قانون‌گذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاه‌ها را اجرا می‌کند؛ و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاه‌ها را عاید مردم می‌سازد. به همین جهت، اسلام همان‌طور که قانون-گذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر متصدی قوه مجریه هم هست" (موسوی خمینی، ۱۳۷۸: ۲۵-۲۶) می‌فرماید: "چون اجرای احکام پس از رسول اکرم(ص) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه‌ی اموری که در کشور جریان می‌یابد. بنابراین، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم(ص) و زمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است" (همان: ۲۷). بنابراین لازم است که منصب ولایت فقیه، «تشکیل حکومت اسلامی» است و این جاست که زعامت ولایت فقیه با مرجعیت متفاوت است زیرا «ولی فقیه» علاوه بر

۱. وی می‌فرماید: «قامه حدود الهی به عهده حاکم اسلامی است که از سوی خدا نصب شده است. و آن حاکم امامان از خاندان رسول (علیهم السلام) هستند یا کسانی که توسط اهل بیت منصوب شده‌اند. که ائمه این سلطنت را به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند. البته در صورتی که توانایی انجام آن را داشته باشند. به همین خاطر اگر بتوانند حدود الهی را بر فرزند خود جاری کنند، و از حاکم ستمگر در انجام این عمل نترسند، باید آن را اجرا کنند. و اگر ظالمین برای او در انجام این امور، خطری ایجاد می‌کنند از او ساقط می‌شود. همچنین است در هر جایی که فقیه بتواند، سلطنت را اعمال کند.» (مفید، ۱۴۱۰: ۸۱۰)

۲. به این صورت که شیخ طوسی ۱۲۰ سال پس از غیبت کبری حوزه علمیه‌ی نجف را تأسیس و فقه اصول شیعه را در آنجا تدریس نمودند (نیازمند، ۱۳۸۳: ۹۱)

۳. ایشان موضوع تقلید و اینکه شیعه باید یا مجتهد باشد یا مقلد را در فقه وارد کرد (همان: ۸۵)

تبیین احکام دینی، متکفل اجرای قوانین و ارزش‌های دینی است و امر اجرایی آن مستلزم حکومت اسلامی است. از دیدگاه امام(ره) کار ولایت فقیه تداوم کار امامت یعنی مسئولیت اجرا و پیاده کردن قوانین است (موسوی خمینی، ۱۳۶۴ ج ۱: ۶۵). از این روی است که در زمان تبعیدشان در نجف برای عملی کردن هدف ائمه معصوم (علیه‌السلام) ضرورت تغییر حکومت از سوی امام مطرح شد و در همان ابتدای نهضت خواستار تغییر حکومت و خروج شاه از کشور بودند در حالی که برخی علما به ایشان می‌گفتند در شرایطی که یک مستأجر را نمی‌شود بیرون کرد شما چطور می‌خواهید شاه را بیرون کنید؟ (رجائی، ۱۳۸۸ ج ۳: ۱۵۶) امام خمینی(ره) به‌عنوان «حی بن یقظان» ابتدا برای بیداری اسلامی و هدایت جامعه به‌سوی تشکیل حکومت اسلامی، برنامه‌های مبارزاتی خود را در کتاب ولایت فقیه بیان نمودند: ۱. اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات؛ ۲. عاشورایی به‌وجود آورید؛ ۳. مقاومت در مبارزه‌ای طولانی؛ ۴. از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمارگران؛ ۵. اصلاح مقدس‌نماها؛ ۶. تصفیه حوزه‌ها؛ ۷. آخوندهای درباری را طرد کنید و ۸. حکومت‌های جائر را براندازیم (موسوی خمینی، ۱۳۷۸: ۱۳۱). چنان‌که آمده است حضرت امام(ره) به‌عنوان حی بن یقظان زمان، گام اول را آگاهی دادن و نشر معارف قرار داده‌اند. و هدف از اجتماعات را محدود به این دو عنصر کرده‌اند. از جمله موقعیت‌هایی که امام برای نشر معارف انقلابی مهم می‌دانستند، جلسات عزاداری امام حسین (علیه‌السلام) بود. می‌فرمایند: "این مجالس عزا و سوگواری سید مظلومان یک وسیله‌ای فراهم کرد برای ملت که بدون این که زحمت برای ملت ما باشد مردم مجتمع‌اند." (موسوی خمینی، ۱۳۶۴ ج ۱۷: ۶۰) زیرا معتقد بودند که "ما باید به عمق این شهادت و تأثیر این شهادت در عالم برسیم و توجه کنیم که تأثیر آن امروز هم هست. اگر این مجالس وعظ و خطابه و عزاداری و اجتماعات سوگواری نبود، کشور ما پیروز نمی‌شد." (همان: ۶۲) ایشان در پرتو ولایت و با الگو دادن واقعه‌ی کربلا، انقلاب کردند و به موجب همین نگرش، انقلاب را پرتوی از عاشورا می‌دانند "رمز پیروزی اسلام بر کفر جهانی را در این قرن که پانزدهم خرداد ۴۲ سرآغاز آن بود، در دوازدهم محرم حسینی جستجو کند، که انقلاب اسلامی ایران، پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن است." (موسوی خمینی، ۱۳۶۵ ج ۱۸: ۱۲) در حقیقت امام خمینی؛ به‌عنوان احیاگر زمان و تداوم بخش راه امامان معصوم (علیهم‌السلام) در پرتو معارف کربلا که در عمل و کلامشان آن‌ها را به منصف ظهور رسانیده بودند به مردم بیداری و استقامت می‌دادند و سرانجام با مقاومت در مبارزه‌ی طولانی، پیروزی برای انقلابیون رقم خورد. البته ابعاد بیداری و انقلاب امام خمینی(ره) که در ۸ مورد فوق آمده است در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قابل بررسی است.

امام خمینی(ره) و سیاست

طرح مسأله جدایی دین از سیاست در تفکرات امام خمینی(ره) موضوعیت چندانی ندارد. چراکه ایشان نمی‌گویند ما بیایم دین را با سیاست ادغام کنیم و آن‌گاه حکومت را تشکیل دهیم بلکه ایشان دین را خارج از سیاست نمی‌دانند تا فرض ادغام کردن آن دو، قابل تصور باشد. چراکه اجرای بخش اعظم قوانین

اسلامی مستلزم تشکیل حکومت است و بدون آن دستورات اسلامی اجرا نمی‌شود. به همین دلیل است که ایشان در نخستین درس خود درباره‌ی حکومت در اسلام می‌فرمایند: "اُئمه با همین لباس جنگ می‌کردند و آدم می‌کشتند. ما اگر بخواهیم حکومت اسلامی تشکیل بدهیم با همین عبا و عمامه باید کار کنیم. این‌ها موج تبلیغات است که ما را به اینجا رسانده‌اند. ما برای حکومت اسلامی محتاجیم که زحمت بکشیم و اثبات کنیم که اسلام هم حکومتی است. اسلام هم سلطنتی است. اسلام هم قواعد حکومتی دارد... شما باید حکومت اسلامی تأسیس کنید" (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۶ ج ۷: ۲۲۳-۲۲۴) و ریشه این تفکرات غلط را از سوی اجانب و حکومت‌ها می‌دانند "در اذهان بسیاری بلکه اکثری، بیشتر از مردم، بیشتری از اهل علم، بیشتری از مقدسین این است که اسلام به سیاست چه کار دارد، اسلام و سیاست جداست از هم. همین چیزی که حکومت‌ها نمی‌گذارند، همین که از اول القا کردند این اجانب در اذهان ما که اسلام به سیاست، آخوند چه کار دارد به سیاست. ... این‌ها اسلام را نشناخته اند. ... کتاب‌هایی که اسلام در سیاست دارد بیش تر از کتاب‌هایی است که در عبادت دارد" (موسوی خمینی(ره)، ۱۳۶۱ ج ۱: ۲۳۹). از این‌رو می‌بینیم ایشان در سال ۱۳۴۰ بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی، پیش از مرجعیت‌شان، هنگامی که امینی نخست‌وزیر وقت به دیدار ایشان رفت، رسیدگی به چهار مسأله را مطرح کردند که ترتیب اثر دهند: ۱. دولت تربیتی بدهد تا برنامه‌های دینی و اخلاقی عموماً در مراکز تعلیم و تربیت و خصوصاً در دانشگاه‌ها توسعه و گسترش یابد؛ ۲. ضرورت دارد روی دو امر حیاتی ازدواج و طلاق برنامه شرعی و قانونی صورت گیرد؛ ۳. توضیح به مردم برای تساوی حقوق زن و مرد؛ ۴. رسیدگی به اوضاع نابسامان مردم. (امام خمینی(ره)، ۱۳۸۷ ج ۲۱: ۴۷۷) و از سال ۱۳۴۱ به بعد، علیه قوانین ضد دینی و ضد اسلامی برخورد شدید دارند که به نقل عمده اقدامات او می‌پردازیم: ۱- انجمن‌های ایالتی و ولایتی: این لایحه در مهر ماه ۱۳۴۱ تصویب گردید و به موجب آن واژه اسلام از شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان مجلس حذف و آنان مجاز بودند مراسم تحلیف را با هر کتاب دیگری بجای قرآن انجام دهند. هوشیاری امام(ره) و تلاش‌ها و اقداماتشان علیه این لایحه موجب لغو تصویب آن از سوی نخست‌وزیر وقت شد. ۲- انقلاب سفید: در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ شاه اعلام نمود که قصد رفراندوم اصولی شش‌گانه که بعداً آنرا «انقلاب سفید» نامید؛ دارد. امام خمینی(ره) با تحلیل و بررسی مواد آن، دریافتند این رفراندوم مورد حمایت آمریکا است و آن را برخلاف احکام اسلامی دانستند. همچنین در دوم بهمن ۱۳۴۱ طی اعلامیه‌ای موارد غیرقانونی آن را برشمرده و این رفراندوم را که در مقابل حکم اسلام و قانون اساسی بود بی ارزش دانستند و پس از برگزاری انتخابات هشتم بهمن که همزمان با فرا رسیدن ماه مبارک رمضان بود برای مخالفت و آشکار کردن ماهیت ضد اسلامی آن، پیشنهاد کردند که مراسم نماز جماعت و سخنرانی در این ماه در سراسر کشور تعطیل گردد (عباس‌تبار و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۰-۳۵). ۳- قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲: با فرا رسیدن ماه محرم سال ۱۳۴۲ امام خمینی(ره) تلاش نمودند از این ماه در جهت تحقق آرمان‌های اسلامی استفاده نمایند، از همین‌رو پیشنهاد کردند که کلیه روحانیون سراسر کشور موضوع سخنرانی خود را به اقدامات خلاف اسلام شاه اختصاص دهند. ایشان طی سخنرانی در مدرسه

فیضیه، رژیم شاه را دست نشانده اسرائیل معرفی کردند. اعلام این موضع‌گیری قاطع و شجاعانه، بهانه‌ای شد جهت دستگیری ایشان در تاریخ ۱۵ خرداد و به دنبال آن تظاهرات عظیم مردمی بود که تاریخ این قیام خونین ۱۵ خرداد را برای همیشه ثبت کرد. پس از آن ایشان مدت ۱۰ ماه در زندان به سر بردند تا اینکه در فروردین ماه ۱۳۴۳ از زندان آزاد شدند. و پس از آن در اعتراض به شایعه آشتی روحانیت با نظام سیاسی، اولین موضع‌گیری خود را اعلام نمودند: «خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد ... من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم، من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسم انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم... پایگاه استقلال اسلامی این‌جاست، باید این مملکت را از این گرفتاری‌ها نجات داد ...» (قلی‌پور، ۱۳۸۲: ۱۶۵-۱۶۶) ۴- قانون کاپیتولاسیون: به موجب تصویب این قانون در مهر ماه ۱۳۴۳، به تمامی مستشاران امریکایی در ایران، مصونیت سیاسی اعطاء گردید. امام خمینی(ره) بلافاصله مراجع سراسر کشور را در جریان امر قرار دادند و در ۲۰ جمادی‌الثانی طی سخنرانی تاریخی که با آیه استرجاع «انالله وانا الیه راجعون» آغاز می‌شد، ضمن ابراز تأثر خود از این مصیبت بزرگ، اعلام عزای عمومی نمودند و پس از آن با انتشار اعلامیه‌ای این قانون را «موهن‌ترین تصویب‌نامه دولت‌های بی‌حیثیت» خواندند. در پی این افشاگری بود که رژیم، ۱۳ آبان همان سال ایشان را دستگیر و به ترکیه تبعید کرد. بدین صورت دوران ۱۴ ساله تبعیدها و دوری ایشان از وطن آغاز گردید. (همان: ۷۰-۱۶۷) ۵- قیام ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶: چاپ اعلامیه اهانت‌آمیزی به امام خمینی(ره) تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» اعتراضات گسترده مردمی را به وجود آورد و منجر به قیام ۱۹ دی و به شهادت رسیدن عده کثیری از مردم شد. پس از این جریان، امام خمینی(ره) در سخنرانی خود اعلام کردند: شاه به دلیل غصب سلطنت به صورت غیرقانونی، انتصاب وی از طرف اجانب و اعمال حاکمیت جابرانه بالاجبار باید از سلطنت خلع گردد (همان: ۱۸۹-۱۹۰) بنابراین امام(ره) انزوا در برابر حوادث و اتفاقات زمان را به هیچ وجه مشروع نمی‌دانند. بلکه آن را وظیفه دینی می‌دانند که بر دوش افراد است و این از علم عمیق امام حکایت می‌کرد آن هم در زمانی که بدعت، جهالت و شهوت عرصه سیاست را به برای دنیادوستان و حکومت‌پرستان خالی کرده بود با این حال در برابر این تفکرات، به بیداری علماء، روشنفکران و توده عظیم مردم پرداختند و چهره دین را از این اتهامات پاک کردند.

امام خمینی(ره) و فرهنگ

از دیدگاه امام خمینی(ره) فرهنگ آن اندازه مهم است که جامعه در سایه آن یا اصلاح و یا به اضمحلال کشیده می‌شود " راه اصلاح یک مملکتی، فرهنگ آن مملکت است؛ اصلاح باید از فرهنگ شروع بشود." (موسوی خمینی، ۱۳۶۱: ج ۱، ۹۷) ایشان در جهت تغییر و اصلاح افکار نادرست و تلقینی که از سوی طاغیان تزریق شده بود؛ به بیداری تمامی اقشار جامعه یعنی عموم مردم، روشنفکران و جامعه‌ی روحانیت پرداختند. از جمله زمینه‌های فعالیت‌های فرهنگی ایشان پخش اعلامیه‌ها، ارائه سخنرانی‌ها برای افراد جامعه، تألیف کتب، تقویت مرجعیت حوزه‌ی علمیه و همچنین تغییر جریان حاکم بر حوزه‌ها است. تفکر

حاکم بر این مجموع در سه محور ۱. ایجاد فرهنگ خودباوری ۲. فرهنگ مشارکت عمومی ۳. فرهنگ مقاومت؛ قابل تقسیم است که به طور اجمالی به آن می‌پردازیم: ۱. فرهنگ خودباوری: امام خمینی (ره) ایجاد تغییر و تحول در سطح جامعه را مستلزم روحیه‌ی «خودباوری» افراد آن جامعه معرفی می‌کند و «نمی‌توانیم‌ها» القانات طاغوتیان می‌داند " شما خودتان جوان‌هایی هستید که می‌توانید همه‌ی کارها را انجام دهید، مخترعین ما می‌توانند در سطح بالا اختراع کنند، مبتکرین ما می‌توانند در سطح بالا ابتکار کنند به شرط این که اعتماد به نفس خودشان را داشته باشند و معتقد بشوند به اینکه «می‌توانیم». در رژیم سابق «نمی‌توانیم» را در بین همه‌ی قشرها شایع کردند و به همه گفتند ما «نمی‌توانیم» (موسوی خمینی، ۱۳۶۵: ج ۱۸، ۱۴۶) ۲. فرهنگ مشارکت عمومی: قبل از ورود امام خمینی (ره) به صحنه‌ی مبارزات شاهد کناره‌گیری اکثر اقشار جامعه - از جمله روحانیون - از ورود به سیاست و مشارکت در امور جامعه کشور هستیم. لکن پس از اقدامات ایشان به‌عنوان «حی‌بن‌یقظان» مبنی بر بیداری و آگاهی مردم، شاهد حضور حداکثر افراد جامعه هستیم؛ و این بیداری بیش از همه مرهون صراحت برخورد ایشان با شاه بود که تقریباً همه‌ی اقشار و گروه‌ها و احزاب سیاسی را پشت سر امام قرار داد. و موجب شد تا مردم به‌ویژه نسل جوان سایه به سایه‌ی امام حرکت کنند (جعفریان، ۱۳۹۰: ۲۸۸). زنان نیز برای اولین بار در جایگاه حقیقی خود در جامعه حاضر شوند و برای تصمیمات مهم کشوری نقشی فعال داشته باشند و پا به پای مردان به فعالیت‌های مبارزاتی از جمله تظاهرات‌ها بپردازند. یکی از راه‌هایی که امام خمینی عموم مردم را به عرصه سیاست وارد می‌کردند؛ به آن زمان برمی‌گردد که ایشان پس از تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیشنهاد دادند تلگراف‌های علما برای مخالفت با این طرح که به رژیم مخابره می‌شود؛ تکثیر شده و در اختیار مردم قرار گیرد (رجبی، ۱۳۷۱: ۲۵۳). با این روش، مردم به عرصه سیاست کشیده می‌شدند. همچنین برای اینکه روحانیت را که مبتلا به بیماری انزواطلبی بودند به میدان مبارزه دعوت کنند؛ عملکردهایی را اتخاذ نمودند که در پی آن‌ها، فرهنگ سیاست‌پرهیزی حوزه‌های علمیه به فرهنگ سیاست‌پذیری مبدل شد (جعفریان، ۱۳۹۰: ۲۷۰). زیرا خودشان به‌عنوان تکلیف و در لوای همین روحانیت وارد عرصه سیاست شدند و برخلاف روحانیونی که از حوزه‌ها بیرون رفته و سیاسی شده بودند، می‌کوشیدند تا سیاست را به محور اصلی آن یعنی مرجعیت بازگرداند (همان: ۳۳۰). ۳. فرهنگ مقاومت: یکی دیگر از اقدامات امام در جهت اعتلای فرهنگ، «ایجاد روحیه مقاومت» بود و به طرق مختلف به- خصوص با تأسی از واقعه کربلا فرهنگ مقاومت را به مردم متذکر می‌شدند؛ بعد از فاجعه‌ی فیضیه برخی افراد با یک دنیا وحشت و نگرانی در بیرونی خانه‌ی امام گرد آمده بودند. امام برای تقویت روحی افرادی که در آن‌جا مضطرب جمع شده بودند شروع به سخنرانی کردند "ناراحت و نگران نشوید، مضطرب نگردید، ترس و هراس را از خود دور کنید. شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصایب و فجایع صبر و استقامت کردند که آن‌چه ما امروز می‌بینیم نسبت به آن چیزی نیست. پیشوایان بزرگ ما حوادثی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته‌اند و در راه خدا یک چنان مصایبی را تحمل کرده‌اند" (روحانی، ۱۳۸۸ ج ۱: ۳۸۳-۳۸۴). این نوع برخورد امام، آثار بسیار سازنده‌ای بر روح مردم داشت و آنان را

به سمت مبارزه و مقاوت هدایت می‌کرد. نتیجه آن می‌شود که هنگام جنگ، مردم مشتاقانه به سمت جبهه‌ها روی آوردند و با وجود طولانی شدن جنگ و نبود تجهیزات لازم، با روحیه‌ای جهادی در جبهه‌ها می‌جنگند و برای حفظ آرمان‌های انقلاب شکنجه‌ها و اسارت‌ها را تحمل می‌کنند.

امام خمینی(ره) و اقتصاد

مبنای اندیشه اقتصادی امام(ره) این احیاگر زمان بر پایه تعریفی استوار است که اسلام از انسان ارائه می‌کند. ایشان می‌فرمایند: آنان که اقتصاد را زیربنای نیازمندی‌های بشر می‌دانند آدمی را به انحطاط کشانده و او را تا حد حیوانیت پایین آورده‌اند (قلی‌پور، ۱۳۸۲: ۱۱۳) به همین دلیل اقتصاد مبنای تعالی انسان نیست بلکه یکی از ابزارهای رسیدن به کمال است و از این جهت لازم است که ثروت به‌طور عادلانه در میان مردم توزیع و جریان یابد. زیرا نظام اسلامی نظامی است تدوین شده به‌دست انبیای الهی جهت بسط عدالت اجتماعی است. پس می‌بایست این نظام اقتصادی حول محور عدالت به چرخش درآید (همان: ۱۱۹) و این دقیقاً در تقابل با اقتصاد حکومت شاهنشاهی بود "شاه یک آدمی است که همه چیز ما را از دست داده و برده است ... (همان: ۱۲۷-۱۲۸) به همین منظور ایشان بعد از انقلاب اسلامی برای استقلال و خودکفایی کشور و بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی مردم بلاخص روستاها و مناطق عشایری، فرمان تأسیس جهاد سازندگی و کمیته امداد را صادر کردند. با این حرکت هم استقلال اقتصادی قوت می‌گرفت و هم توازن اقتصادی در میان اقشار جامعه حاصل می‌شد. در مجموع نگرش و فعالیت‌های حضرت امام(ره) درباره‌ی اقتصاد در ۴ مبنای قابل تأمل است: ۱. اقتصاد برای جامعه در حکم هدف نیست بلکه وسیله است. ۲. خودکفایی و قطع وابستگی‌ها از اجانب^۱. ۳. محوریت با منابع ملی و تولیدات داخلی^۲. ۴. توزیع ثروت در بین اقشار فقیر و کم درآمد جامعه^۳.

۱. برادرها امروز روز کار است. هر کس در هر جا هست باید کار بکند. ما می‌خواهیم خودکفا باشیم، خودکفائی را با تبلیغات نمی‌شود کرد، با کار می‌شود کرد. رعیت باید کار بکند، کشاورز باید کشاورزی بکند، دامدارها باید دامداری بکنند و باغبان‌ها باید باغبانی بکنند و دانشمندان باید به‌طور شایسته دانش خود را، دانش خودشان را به دانشجویان منتقل بکنند و دانشگاه که در رأس امور هست ... حرف ما این است (امام خمینی(ره)، ۱۳۶۲ کتاب رهنمودهای اقتصادی: ۸۳)

۲. ما یک کلمه حرف داریم و آن این است که اینهایی که نشستند سر این خوان یغما که اسمش ایران است و هر کس از هر طرف آمده است، هر مملکتی از هر طرف آمده است دارند از این خوان یغما می‌خورند و این ملت ما، کنار این دارد گرسنگی می‌خورد، ما می‌گوییم این نباشد. ما می‌گوییم یک مملکتی ما داریم نفت دارد، مخازن دیگر دارد، غنی است مملکت ما این مملکت را برای خودمان بگذارید، خودمان هم کارهایش را می‌کنیم، اگر بخواهیم هم کارشناس بیآوریم خودمان می‌آوریم، چرا شما می‌آورید با ماهی نمی‌دانم چند صد هزار تومان. کارشناس می‌آورید که این‌طور نباشد، خودمان کارشناس درست می‌کنیم (موسوی خمینی، ۱۳۶۱ ج ۲: ۱۲۷)

۳. علمای اسلام موظفند با انحصارطلبی و استفاده‌های نامشروع ستمگران مبارزه کنند؛ و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آن‌ها ستمگران غارت‌گر و حرام‌خوار در ناز و نعمت به سر ببرند. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارت‌گری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت ننشینند و بیکار نایستند (موسوی خمینی، ۱۳۸۷: ۳۷)

نتیجه گیری

حی بن یقظان عنوان چند داستان از بوعلی سینا، ابن طفیل و سهرودی است که چگونگی رهایی انسان از اسارت پادشاه درون را به تصویر می کشند؛ آن هم به مدد پیری که دارای دو خصیصه ذاتی حیات و بیداری است. این داستان ها در واقع ترسیمی از ظلمات درون و برون انسان است و این که انسان چگونه برای اصلاح این دو بعد محتاج به عقال فعال است تا با عنایات غیبی و عینی آن ها را احیاء و آباد کند، شباهت مضمونی این داستان ها با عملکرد حضرت امام خمینی (ره) به عنوان کسی که در زمان غیبت بر سیاق پیشوایان معصوم (علیهم السلام) به بیداری و حیات جامعه پرداخت؛ ما را بر آن داشت تا وی را مصداق و عینیت این داستان ها بدانیم. اثبات این مدعا سیره ی علمی و عملی ایشان است که توانست فقاقت شیعی را به معنی حقیقی به منصفی ظهور برساند و به نقش حقیقی حی بن یقظان جامه عمل بپوشاند. ایشان توانست در زمینه های علمی، کتاب های بی نظیر عرفانی، فقهی و اعتقادی را به قلم تحریر آورد که هر یک در جای خود بارقه ی حیات و بیداری را در میان علما دمید. در زمینه های اجتماعی و سیاسی با ترویج روحیه ی طاغوت گریزی آن هم به پشتوانه ی اندیشه های دینی، حکومت اسلامی ای را بنیان گذاری کرد که در حیات اسلام مسبوق به سابقه نبود. در حوزه ی فرهنگی انقلابی تمام معنا انجام داد به گونه ای که بنیان فرهنگی غیرموجدانه را به فرهنگنی کاملاً موجدانه تبدیل نمود. در حوزه ی اقتصاد، مبانی اقتصاد سکولاری را که در کشور ریشه دوانده بود از بنیان برافکند و اقتصادمحوری را به خدا محوری تبدیل کرد. بنابراین شیوه ی حی بن یقظان یعنی امام خمینی (ره) را این گونه می توان خلاصه کرد: حیات حقیقی در سایه ی علم حاصل می شود و بیداری در سایه ی عمل بدان و این دو وام دار عقل و از شوون متفاوت آن محسوب می گردد که امام (ره) این پیر فرزانه آن را دارا بودند. امام (ره) چنین الگوی انقلابی را چه در علم و چه در عمل از چشمه سار عاشورا که تبلور حیات و بیداری بود وام گرفت. و حی بن یقظان را از حوزه ی تخیلات و تصورات به حوزه ی تصدیقات و عینیات کشاند. روحش شاد و راهش مستدام.

منابع

- قرآن کریم.
- مفتاح الجنان.
- اندلسی، ابن طفیل محمدابن عبدالملک (۱۳۵۱)، *زنده‌ی بیدار: حی بن یقظان*، ترجمه: بدیع الزمان فروزانفر، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- بوعلی سینا، شیخ‌الرئیس (۱۳۶۶)، *حی بن یقظان*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بوعلی سینا، شیخ‌الرئیس (۱۳۶۰)، *رسائل ابن سینا*، تهران: کتابخانه مرکزی.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۰)، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی) سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۵۷*، تهران: نشر علم.
- جوادی‌آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، *اسلام و محیط زیست*، قم: انتشارات اسراء.
- جوادی‌آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، *حیات حقیقی انسان در قرآن ج ۱۵*، قم: انتشارات اسراء.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۷۱)، *زندگینامه سیاسی امام خمینی(ره)*، تهران: کتابخانه ملی.
- روحانی، حمید (۱۳۸۸)، *نهضت امام خمینی ج ۱*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره).
- روضاتیان، مریم (پاییز و زمستان ۱۳۸۸)، *رمزگشایی قصه سلامان و ابسال حنین بن اسحاق بر اساس کهن الگوهای یونگ*، فنون ادبی (علمی-پژوهشی) دانشگاه اصفهان: دوره ۱: شماره ۱.
- رهنمودهای اقتصادی در بیانات امام خمینی(ره) (۱۳۶۴) ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۱)، *یادداشت‌ها و اندیشه‌ها*، در *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۱)، *آواز راز*، ترجمه: رضا اسدپور، تهران: مؤسسه فرهنگی اهل قلم.
- سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک (۱۳۸۶)، ج ۷، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
- صدرحاج سیدجوادی، احمد؛ فارسی، کامران؛ خرمشاهی، بهاء‌الدین و اشکوری، حسن (۱۳۷۶)، *دایرةالمعارف تشیع*، تهران: نشر شهید سعید محبی.
- صدری‌افشار، غلامحسین؛ حکمی، نسترن و حکمی، نسرتین (۱۳۸۳)، *فرهنگ فارسی اعلام*، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، *تفسیر المیزان*، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عباس تبار، رحمت؛ علویان، مرتضی و ملکی، علی (۱۳۸۶)، *امام خمینی (زندگی، اندیشه، وصایا)*، قم: نشر اندیشه.
- غلامعلی رجائی (۱۳۸۸)، *برداشت‌هایی از سیره امام خمینی(ره) ج ۳*، تهران: چاپ و نشر عروج.
- قلی پور، جعفر (۱۳۸۲)، *مواضع امام خمینی(ره) در برابر نظام سیاسی پهلوی و نهادهای آن*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مصائب، غلامحسین (۱۳۸۰)، *دایرةالمعارف فارسی ج ۱*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مفید، ابوعبدالله محمدبن محمدبن‌النعمان (۱۴۱۰)، *المنعة*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۴)، رساله نوبین (تحریرالوسیله) ج ۱، ترجمه: عبدالکریم بی آزار شیرازی، تهران: مؤسسه انجام کتاب.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۸۷)، صحیفه امام خمینی(ره)، تهران: تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۱)، صحیفه نور ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۴)، صحیفه نور ج ۱۷، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۵)، صحیفه نور ج ۱۸، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
- نفیسی، سعید (۱۳۸۳)، سرچشمه‌های تصوف در ایران، تهران: انتشارات اساطیر.
- نیازمند، رضا (۱۳۸۳)، شیعه در تاریخ ایران، تهران: حکایت قلم نوبین.